

بیانات در دیدار دانشجویان کرمانشاه

در پنجمین روز از سفر به کرمانشاه؛ در دانشگاه رازی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



برای من این جلسه‌ی پرشکوه و پرمغز، بسیار شیرین و دلنشین است؛ جمع عظیم و کثیر جوانان دانشجو و اساتید محترم این استان، که باید به این تعداد بزرگ و کمیت عظیم دانشجو و استاد در این استان، ماشاءالله گفت. مطالبی هم که دوستان بیان کردند، چه آنچه که رئیس محترم، دانشمند و مؤمن این دانشگاه بیان کردند، چه آنچه که جوانان عزیزمان گفتند، در اینها مطالب قابل توجه و قابل پیگیری‌بای بود.

برای من دیدار با شما جوانان عزیز از دو جهت مهم است: یکی اینکه خود حضور در میان جوانان، شنیدن از آنها، گفتن با آنها، به انسان روحیه‌ی جوانی و نشاط میبخشد؛ که ما امروز در مسئولیتهای مختلف به این روحیه‌ی نشاط نیازمندیم. در یک چنین جمعیه‌ای، حالت ابتکار و نوآوری و طلبگاری قله‌های بلند موج میزند؛ و این همان چیزی است که برای ما مطلوب است.

جهت دوم این است که نسل جوان، بار انقلاب را بر دوش داشته است و دارد و در آینده هم خواهد داشت. این مخصوص جوان دهه‌ی ۶۰ نیست؛ جوان دهه‌ی ۹۰ هم که شما هستید، بار سنگینی را بر دوش دارید. و من میبینم و مشاهده می‌کنم که بحمدالله جوان کشور ما، بخصوص جوانان دانشجو و تحصیلکرده، این بار را بخوبی پیش می‌برند و ان‌شاءالله به منزل خواهند رساند.

هم امروز که روز مجاهدت و ایستادگی و بصیرت و صبر در گذرگاه انقلاب است، و هم در آینده که مسئولیتهای و مأموریت‌های زیادی در عرصه‌های مختلف بر دوش شما جوانان خواهد بود - در عرصه‌ی علمی، در عرصه‌ی سیاسی، در عرصه‌ی اجتماعی، در عرصه‌های دیپلماسی، در عرصه‌های اقتصادی و فنی و همه‌ی عرصه‌های زندگی - نقش جوانان برجسته است. پس شما، هم امروز مسئول و مشغول تلاش هستید، هم ان‌شاءالله در آینده چنین خواهد بود. بنابراین دیدار با جوانان، گفتن با آنان و شنیدن از آنان، دارای اهمیت است.

پیغمبر اکرم از جوانی از صحابه‌ی خودشان خوششان آمد و برای او دعائی کردند و فرمودند: «اللّٰهُمَّ اَمْتِعْهُ بِشَبَابِهِ»؛ (۱) یعنی پروردگارا! او را از جوانی خود متمتع کن، بهره‌مند کن. معلوم میشود همه‌ی جوانان از جوانی خود بهره‌مند نمیشوند که پیغمبر برای این جوان چنین دعائی را کرد. تمتع از جوانی، بهره‌مندی از جوانی به چه معناست؟ خطاست اگر خیال کنیم بهره‌مندی از جوانی به معنای لذت بردن از شهوات مادی جوانی است، سرگرمیهای جوانی است، استفاده‌ی از لهویات در دوره‌ی جوانی است؛ این نیست بهره بردن از جوانی. در یک بیان دیگری پیغمبر اکرم فرمودند: «ما من شابّ یدع لذّة الدنیا و لهوها و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صابقا»؛ (۲) یعنی جوانی که دامن خودش را پاک نگه میدارد، از شهوات مادی دوری می‌گزیند، در پیش خدای متعال اجر هفتاد و دو صدیق را دارد. «در جوانی پاک بودن شیوه‌ی پیغمبری است». مثالی هم که خدای متعال به عنوان الگو در مقابل جوانان گذاشته است، یوسف پیغمبر است. تمتع از جوانی به این نیست؛ تمتع از جوانی این است که انسان - همچنان که در این حدیث هست - «اهرم شبابه فی طاعة الله»؛ جوانی را در اطاعت خدا بگذراند. اطاعت خدا هم فقط نماز خواندن نیست. البته نماز خواندن خیلی با فضیلت و مهم است و سازنده است، اما فقط این نیست. در عرصه‌ی وسیع زندگی، مصداقهای زیادی برای اطاعت خدا هست؛ که یکی از مهمترین آنها ترک گناه است، آلوده نکردن دامن است. درس هم که شما میخوانید، اطاعت خداست؛ ابتکار هم که میورزید، اطاعت خداست؛ همین کارهایی که این جوانهای عزیز اینجا گفتند - در زمینه‌ی مسائل شیمی، انرژی، علوم انسانی، پزشکی و غیره - تلاش در این راهها، همه اطاعت خداست.

خب، در جمع جوانان حرفهای گفتنی زیاد است و ما خیلی حرف برای گفتن داریم؛ البته جوانها هم برای گفتن به ما خیلی حرف دارند؛ باید از همین فرصتها استفاده کرد؛ لیکن به مناسبت مسائلی که در منطقه است، این انقلابهایی که واقع شد، نهضتهایی که به وجود آمد، نظامهای طاغوتی مرتجع مستکبر وابسته‌ای که برخلاف انتظار و برخلاف همه‌ی تحلیلهای سرنگون شد و همچنین پیامدهای اینها، لازم است بحثهایی با

نگاه به این قضیه اتفاق بیفتد؛ که من ان شاء الله شرح خواهم داد.

این پیامدهائی که گفتم، کشمکشهای آشکار و پنهانی است که الان بر سر نظامهای جایگزین وجود دارد. فرض کنید در مصر - که البته این برای کسانی که قضایا را دنبال میکنند، محسوس و مشهود است - یقیناً دستهای استکبار و عوامل استکبار سعی میکنند حالا که نظام وابسته ساقط شد، شاید بتوانند یک نظامی را سر کار بیاورند که باز وابستگیاش به غرب محفوظ باشد؛ یک نظامی بر سر کار بیاید که وابسته‌ی به غرب باشد؛ برنامه‌های غرب را، برنامه‌های آمریکا را بر طبق میل آنها اجرا کند؛ منتها با یک شکل مدرنتری. عده‌ای مایلند این نظام جدید از شکل پیر فرسوده‌ی منفور حسنی مبارکی در بیاید، یک شکل ظاهرالصلاح‌تری به خودش بگیرد. یک عده‌ای دنبال این هستند و دارند تلاش میکنند و پول خرج میکنند. بعضی این را نمیخواهند، اما دنبال این هستند که یک نظام سکولار بر سر کار بیاید؛ نظامی که تعهد دینی نداشته باشد. اینها هم دارند کار میکنند، تلاش میکنند. عده‌ای هم به دنبال ایجاد یک نظام اسلامی هستند. البته تفسیرها و تعبیرها از نظام اسلامی مختلف است. بنابراین کشمکشهایی در این زمینه‌ها وجود دارد؛ تلاش برای ایجاد نظام جایگزین.

به طور طبیعی یکی از عواملی که میتواند در این عرصه‌ی کشاکش و تصمیم‌گیری و اثرگذار برای آینده، اثر بگذارد، نظام جمهوری اسلامی ایران، رفتار دولتمردان، رفتار مردم و به طور کلی شاکله‌ی نظام جمهوری اسلامی است. من آن روز هم در جمع مردم عزیز کرمانشاه گفتم؛ امروز خوب بودن ما، خوب عمل کردن ما، آبرومند بودن ما اثرگذار است در کشورهایی که یا انقلاب کردند یا در شرف انقلابند. خدای نکرده بیابرو شدن ما، ناکارآمد نشان داده شدن ما، مکرر بودن چهره‌ی ما، تأثیرات منفی متقابلی روی آنها خواهد گذاشت. لذا این مهم است که ما چه هستیم، چه باشیم و چگونه عمل کنیم.

خب، به این جهت، من امروز اینجا یک بازخوانی از هویت کلی و شاکله‌ی کلی انقلاب مطرح میکنم. برای خود ما هم مهم است. ما نمیتوانیم سرمان را پائین بیندازیم و نفهمیم در دنیا چه میگردد، همین طور جلو برویم. اینجور حرکت کردن که انسان چشم و گوش بسته، بدون توجه، بدون نگاه به اطراف، بدون نگاه به واقعیتها، بدون نگاه به افقهای دوردست حرکت کند، غالباً به گمراهی و اشتباه منجر خواهد شد. پس خودمان هم باید یک نگاهی بکنیم، یک بازخوانی بکنیم.

من امروز بخشی از این بازخوانی را اینجا انجام میدهم. البته ان شاء الله این، برنامه‌ی کلیتر و عمومیت‌تر ما خواهد بود. اگر به خودمان نگاه کردیم، دیدیم انحرافی در ما وجود دارد، ببینیم این زاویه در این مسیر ما کجا پیدا شده است؟ زاویه‌ی از خط مستقیم در چه نقطه‌ای به وجود آمده است؟ عامل آن چیست؟ اینها باید بررسی شود. سؤالهایی مطرح میشود. تا جایی که وقت باشد، من دو سه تا سؤال را عرض میکنم و درباره‌اش توضیح میدهم.

یک سؤال این است که مسئله‌ی پیری و جوانی نظام چگونه قابل تحلیل است؟ هر موجود زنده‌ای دوران جوانی دارد، دوران پیری دارد. وضع نظام اسلامی در این زمینه چیست و چگونه خواهد شد؟ آیا نظام اسلامی پیر خواهد شد؟ فرسوده خواهد شد؟ از کارافتاده خواهد شد؟ برای اینکه چنین وضعی پیش نیاید، آیا راهی وجود دارد؟ اگر یک وقتی چنین حالتی پیش آمد، آیا علاجی برای آن متصور است و وجود دارد؟ اینها سؤالات مهمی است. این سؤالات باید در مراکز فکر و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی - عمدتاً در حوزه و دانشگاه - بین اصحاب فکر مطرح شود؛ باید روی اینها فکر شود، بحث شود؛ شما جوانها هم رویش فکر کنید.

من یک نکته‌ای را در اینجا عرض بکنم. یک زنجیره‌ی منطقی وجود دارد؛ پیش‌ها این را گفتیم، بحث شده. حلقه‌ی اول، انقلاب اسلامی است، بعد تشکیل نظام اسلامی است، بعد تشکیل دولت اسلامی است، بعد تشکیل جامعه‌ی اسلامی است، بعد تشکیل امت اسلامی است؛ این یک زنجیره‌ی مستمری است که به هم مرتبط است. منظور از انقلاب اسلامی - که حلقه‌ی اول است - حرکت انقلابی است؛ و آلا به یک معنا انقلاب شامل همه‌ی این مراحل میشود. اینجا منظور ما از انقلاب اسلامی، یعنی همان حرکت انقلابی و جنبش انقلابی که نظام مرتجع را، نظام قدیمی را، نظام وابسته و فاسد را سرتگون میکند و زمینه را برای ایجاد نظام جدید آماده میکند. حلقه‌ی بعد، نظام اسلامی است. منظور من در اینجا از نظام اسلامی، یعنی آن هویت کلی که تعریف مشخصی دارد، که کشور، ملت و صاحبان انقلاب - که مردم هستند - آن را انتخاب میکنند. در مورد ما، مردم ما انتخاب کردند: جمهوری اسلامی. جمهوری اسلامی یعنی نظامی که در آن، مردم‌سالاری از اسلام گرفته شده است و با ارزشهای اسلامی همراه است. ما از این حلقه هم عبور کردیم. منظور از دولت اسلامی این است که بر اساس آنچه که در دوره‌ی تعیین نظام اسلامی به وجود آمد، یک قانون اساسی درست شد؛ نهادها و بنیادهای اداره‌ی کشور و مدیریت کشور معین شد. این مجموعه‌ی نهادهای

مدیریتی، دولت اسلامی است. در اینجا منظور از دولت، فقط قوه‌ی مجریه نیست؛ یعنی مجموع دستگاه‌های مدیریتی کشور که اداره‌ی یک کشور را برعهده دارند؛ نظامات گوناگون اداره‌کننده‌ی کشور. بخش بعد از آن، جامعه‌ی اسلامی است؛ که این، آن بخش بسیار مهم و اساسی است. بعد از آنکه دولت اسلامی تشکیل شد، مسئولیت و تعهد این دولت اسلامی این است که جامعه‌ی اسلامی را تحقق ببخشد. جامعه‌ی اسلامی یعنی چه؟ یعنی جامعه‌ای که در آن، آرمانهای اسلامی، اهداف اسلامی، آرزوهای بزرگی که اسلام برای بشر ترسیم کرده است، تحقق پیدا کند. جامعه‌ی عادل، برخوردار از عدالت، جامعه‌ی آزاد، جامعه‌ای که مردم در آن، در اداره‌ی کشور، در آینده‌ی خود، در پیشرفت خود دارای نقشند، دارای تأثیرند، جامعه‌ای دارای عزت ملی و استغنائی ملی، جامعه‌ای برخوردار از رفاه و مبرای از فقر و گرسنگی، جامعه‌ای دارای پیشرفتهای همه‌جانبه - پیشرفت علمی، پیشرفت اقتصادی، پیشرفت سیاسی - و بالاخره جامعه‌ای بدون سکون، بدون رکود، بدون توقف و در حال پیشروی دائم؛ این آن جامعه‌ای است که ما دنبالش هستیم. البته این جامعه تحقق پیدا نکرده، ولی ما دنبال این هستیم که این جامعه تحقق پیدا کند. پس این شد هدف اصلی و مهم میانه‌ی ما.

چرا میگوئیم میانه؟ به خاطر اینکه این جامعه وقتی تشکیل شد، مهمترین مسئولیت این جامعه این است که انسانها بتوانند در سایه‌سار چنین اجتماعی، چنین حکومتی، چنین فضائی، به کمال معنوی و کمال الهی برسند؛ که: «ما خلقت الجنّ و الانس آلا ليعبدون»؛ (۳) انسانها به عبودیت برسند. «ليعبدون» را معنا کردند به «ليعرفون». این معنایش این نیست که «عَبَدَ» به معنای «عَرَفَ» است - عبادت به معنای معرفت است - نه؛ بلکه به معنای این است که عبادت بدون معرفت معنی ندارد، امکان ندارد، عبادت نیست. بنابراین جامعه‌ای که به عبودیت خدا میرسد، یعنی به معرفت کامل خدا میرسد، تخلق به اخلاق الله پیدا میکند؛ این، آن نهایت کمال انسانی است. بنابراین هدف نهائی، آن است؛ و هدف قبل از آن، ایجاد جامعه‌ی اسلامی است، که هدف بسیار بزرگ و بسیار والائی است. خوب، وقتی یک چنین جامعه‌ای به وجود آمد، زمینه برای ایجاد امت اسلامی، یعنی گسترش این جامعه هم به وجود خواهد آمد؛ که حالا آن مقوله‌ی دیگری و بحث دیگری است.

این چیزی که به عنوان هدف ذکر شد، یک امر بسیار والاست. من اول این را عرض بکنم؛ این مفاهیمی که گفته شد - مفهوم عدالت، مفهوم آزادی، مفهوم تکریم انسان - با معانی اسلامی خودش مورد نظر ماست، نه با معانی غربی خودش. آزادی در منطق اسلامی معنائی دارد، غیر از آن معنائی که آزادی در منطق غرب دارد. تکریم انسان، احترام به انسان، ارزش دادن به انسانیت انسان در مفهوم اسلامی مغایر است با این مفهوم در معنای غربی و تلقی غربی. یکی از مشکلات ما در طول این سالها این بوده که افرادی آمده‌اند مفاهیم اسلامی را با مفاهیم غربی ترجمه کرده‌اند، حرفهای غربیها را تکرار کرده‌اند، دنبال تحقق آنها بودند؛ در حالی که انقلاب اسلامی برای این نیست. آزادی غربی در زمینه‌ی اقتصاد، همین مطالبی است که میبینید؛ همین «اقتصاد آدام اسمیتی» و رسیدن به این وضع دیکتاتوری اقتصادی موجود دنیا، که الان دارد انحلال و فروپختگی خودش را بتدریج نشان میدهد. مراد ما از آزادی که این نیست. آزادی انسانی به معنای آزادی اخلاقی بیبندوباری فرهنگی غربی نیست. ما نباید برای اینکه خودمان را در چشم غربیها شیرین کنیم، دم از حرفی بزنیم که آنها میزنند؛ که حرف غلط است، باطل است و امروز دارد بطلان خودش را نشان میدهد. ما از احترام به انسان، احترام به زن حرف میزنیم؛ این نبایستی اشتباه بشود با آنچه که در غرب در زیر این مفاهیم ترجمه میشود و گفته میشود و بیان میشود. مفاهیم اسلامی مورد نظر است؛ عدالت با معنای اسلامی خود، آزادی با معنای اسلامی خود، کرامت انسان با معنای اسلامی خود؛ که اینها همه در اسلام روشن است، مبتن است. غربیها هم برای خودشان یک حرفهایی دارند. در این زمینه‌ها، در این ارزشگذاری، راه آنها، راه کج و منحرفی است.

البته در عمل - این را همه بدانند؛ البته شما میدانید - غربیها به همان مفاهیم مورد ادعای خودشان هم هرگز عمل نکردند. یعنی سررشته‌داران، سردمداران و قدرتمندان غربی هرگز پای همان عدالتی که گفتند، پای همان آزادیای که گفتند، نایستادند؛ اینها را به عنوان یک تابلو مطرح کردند و زیر این تابلو هر کار خواستند، کردند. فرض بفرمائید به افغانستان حمله میکنند، زیر تابلوی ایجاد دموکراسی، اما باطن قضیه این نیست؛ باطن قضیه این است که آمریکا یا ناتو به افغانستان احتیاج دارد، برای اینکه آنجا یک پایگاه ثابت بسازد، از آن پایگاه چین را بیاید، هند را بیاید، ایران را بیاید، آسیای جنوب غربی را بیاید.

عراق را با عنوان مبارزه‌ی با سلاح اتمی مورد تهاجم قرار میدهند، اما باطن قضیه این نیست. البته بعد آمدند داستانسرائی کردند و گفتند بله، گشتیم، پیدا نکردیم؛ اشتباه کرده بودیم! اینجوری نیست. مگر میشود کسی به خاطر یک گزارش غلط و اشتباه و تأیید نشده، این همه خرج، هزینه‌ی انسانی، هزینه‌ی مالی بر خودش هموار کند و به عراق حمله کند؟ هدف از حمله‌ی به عراق، مبارزه‌ی با سلاح شیمیائی نبود؛ بلکه تسلط بر یک کشور ثروتمند نفت خیز در همسایگی جمهوری اسلامی، و تسلط بر دنیای عرب، و حمایت از اسرائیل، و تکمیل زنجیره‌ی استکبار در این منطقه بود.

همین حالا نیروهای ناتو مرتباً به لیبی حمله‌ی هوائی میکنند. الان چند ماه است که این حملات هوائی بدون هیچگونه مجوز واقعی، انسانی، قانونی و بین‌المللی ادامه دارد؛ حرفشان این است که میخواهیم قذافی را بزیم! قضیه این نیست. مسئله، جاده صاف کردن برای شرکتهای نفتی است. لیبی یک منطقه‌ای است که هم مشرف به مصر است، هم مشرف به تونس است، هم مشرف به سودان است، هم مشرف به الجزایر است، کنار مدیترانه است، یک قدمی اروپاست. اینها میخواهند اینجا یک مرکزی داشته باشند، بتوانند بر این منطقه حکومت کنند؛ اسمش را میگذارند مبارزه‌ی با قذافی! در حالی که قضیه این نیست. یعنی غرب همین مفاهیم و اهدافی را هم که خودش ادعا میکرد، غالباً پوششی قرار داد برای مقاصد شیطانی. بنابراین اگر ما میگوئیم عدالت، اگر ما میگوئیم آزادی، مقصودمان همان حرفهایی نیست که آنها میگویند؛ همان دموکراسی دروغین. من با قاطعیت عرض میکنم؛ دموکراسیای که امروز در غرب رائج است - حالا یک جاهائی استثنا است - عمدتاً این دموکراسی دروغین است؛ واقعی نیست. پس منظور ما مفاهیمی است برگرفته‌ی از منطق اسلام و قرآن و آنچه که در معارف اسلامی است.

پس تشکیل جامعه‌ی اسلامی شد هدف؛ با همین خصوصیات، با همین شاخصهائی که گفته شد. این هدف هرگز کهنه‌شونده نیست. مطالبه‌ی عدالت هرگز منسوخ نمیشود. از اول تاریخ بشر تا امروز، انسانها به دنبال عدالت بوده‌اند. هر جا قیامی از طرف مردم هست، غالباً بر ضد بیعدالتی است، بر ضد تبعیض است. انسانها دنبال آزادی هستند. خدای متعال انسان را آزاد آفریده است؛ «لا تکن عبد غیرک و قد جعلک الله حراً»؛ (۴) خدا تو را آزاد آفریده است. انسان دنبال آزادی است؛ این یک خواسته‌ی فطری است، این کهنه‌بشو نیست.

بنابراین وقتی انسان اهداف و آرمانهای نظام اسلامی را نگاه میکند - یعنی جامعه‌ی اسلامی با این خصوصیات - میبیند اینها هیچ وقت کهنه نمیشود. انسان همیشه دنبال این آرمانهاست. هرچه هم که حرکت بکند، جا برای حرکت بیشتر وجود دارد. مثلاً یکی از آرمانهای شما پیشرفت است. پیشرفت نهایت ندارد، آخر ندارد. «فوق کل ذی علم علیم»؛ (۵) هرچه شما دانش داشته باشید، بالاتر از آن، دانشی متصور است. یعنی عرصه، یک عرصه‌ی تمام‌شدنی نیست. پس اینها کهنه نمیشود؛ لیکن در راه رسیدن به اینها، آن حلقه‌ی قبلی، گفتیم دولت اسلامی است. دولت اسلامی، یعنی سازوکارها و نهادهای لازم برای ایجاد آن جامعه‌ی اسلامی؛ اینها چرا، ممکن است کهنه شود. ممکن است اقتضات در دنیا جوری بشود که این سازوکار، این هندسه‌ی نظام، کامل نباشد، مطلوب نباشد، لازم باشد عوض شود؛ هیچ اشکال ندارد. نظام اسلامی این ظرفیت را دارد. اگر نظامی دنبال آن آرمانهاست، آن آرمانها کهنه‌بشو نیست؛ اما سازوکارها، چینش این نهادهائی که میخواهد ما را به آن آرمانها برساند، قابل نو شدن است.

البته نو شدن به معنای این است که اقتضات بیرونی و واقعیتها گاهی یک چیزی را اقتضاء میکند، یک روز چیز دیگری را اقتضاء میکند؛ یک نمونه‌ی عملی عینیش همین سیاستهای اصل ۴۴ در باب اقتصاد است. یک روز تقسیم منابع اقتصادی در کشور به آن شکلی بود که در صدر اصل ۴۴ قانون اساسی آمده است. اسم آوردند؛ این نهادها، این بنیادها متعلق به بخش عمومی است، اینها متعلق به بخش خصوصی است - احصاء کردند، مشخص کردند - لیکن در ذیل همین اصل آمده است که این تا هنگامی است که به شکوفائی اقتصاد کشور کمک کند. معنایش چیست؟ معنایش این است که اگر شرائط جوری شد که این تنظیم و این ترتیب به شکوفائی و پیشرفت اقتصاد کمک نمیکند، میتواند تغییر پیدا کند؛ و تغییر پیدا کرد. این، همان جابه‌جا کردن خطوط هندسی نظام است.

فرض بفرمائید ما یک روزی در قانون اساسی نخست‌وزیر و رئیس‌جمهور داشتیم، با یک شکل خاصی؛ بعد تجربه به ما نشان داد که این درست نیست. امام دستور دادند گروهی از خبرگان ملت، از دانشگاهیان، از روحانیون، از مجلس شورای اسلامی، از برجستگان و نخبگان بنشینند و آنچنان که بر طبق نیاز است، آن را تغییر بدهند. همین کار را هم کردند. یا در زمینه‌ی قضا همین جور. در آینده هم اینها قابل تغییر است.

امروز نظام ما نظام ریاستی است؛ یعنی مردم با رأی مستقیم خودشان رئیس‌جمهور را انتخاب میکنند؛ تا الان هم شیوه‌ی بسیار خوب و تجربه‌شده‌ای است. اگر یک روزی در آینده‌های دور یا نزدیک - که احتمالاً در آینده‌های نزدیک، چنین چیزی پیش نمی‌آید - احساس بشود که به جای نظام ریاستی مثلاً نظام پارلمانی مطلوب است - مثل اینکه در بعضی از کشورهای دنیا معمول است - هیچ اشکالی ندارد؛ نظام جمهوری اسلامی میتواند این خط هندسی را به این خط دیگر هندسی تبدیل کند؛ تفاوتی نمیکند. و از این قبیل.

البته همین تغییر هم باید متکی به اصول باشد. همین نگاه دوباره و نوسازی و بازسازی هم بایستی ناظر به اصول باشد؛ برگرفته و برخاسته‌ی

از اصول اسلامی باشد. مثلاً فرض بفرمائید شایسته‌سالاری. احساس بشود که شایسته‌سالاری، به این شکل، بهتر تحقق پیدا میکند؛ یا عدالت، به این شکل، بهتر تحقق پیدا میکند.

در زمینه‌ی شایسته‌سالاری، من باز این حدیث را از پیغمبر اکرم برای شما بخوانم. در فتح مکه، پیغمبر یک جوان نوزده ساله را گذاشتند حاکم مکه. پیغمبر مکه را که فتح کردند، لازم بود حاکم یا فرمانداری آنجا بگذارند. این همه پیرمردها و بزرگان بودند، اما پیغمبر یک جوان نوزده ساله را منصوب کرد. بعضیها اشکال کردند که آقا این سنش کم است، چرا او را گذاشتید؟ طبق این روایت، پیغمبر فرمود: «لا یحتج محتج منکم فی مخالفتہ بصغر سنہ»؛ کسانی که با انتصاب این شخص برای فرمانداری مکه مخالفند، استدلالشان را این قرار ندهند که چون سنش کم است، جوان است؛ این استدلال، استدلال درستی نیست. یعنی اگر استدلال دیگری دارید، خیلی خوب، بیایید بگوئید؛ اما کم بودن سن، جوان بودن، استدلال درستی نیست. «فلیس الاکبر هو الافضل بل الافضل هو الاکبر»؛ (۶) آن کسی که بزرگتر است، لزوماً برتر نیست؛ بلکه آن کسی که برتر است، در واقع بزرگتر است. افضل، یعنی شایسته‌تر. این شایسته‌سالاری است؛ خوب، اینها باید رعایت شود. در همه‌ی نظامات جمهوری اسلامی، در قوه‌ی مجریه، در قوه‌ی مقننه، در قوه‌ی قضائیه، در نیروهای مسلح، در نهادهای گوناگون، این اصل شایسته‌سالاری باید رعایت شود. شایسته‌گزینی؛ گزینش باید بر طبق معیارها و صلاحیتها باشد، نه بر طبق امیال و چیزهای شخصی. این در اسلام خودش یک اصل است. تمام این تغییرها و تبدیلهائی که در اسلام وجود دارد، بر اساس این است.

سیاستها هم همین جور. سیاستهای نظام هم ممکن است تغییر پیدا کند؛ یک روزی یک سیاست اقتصادی در کشور حاکم باشد، یک روز دیگر به اقتضای نیازها، یک سیاست دیگر؛ منتها هر دو باید از اسلام گرفته شده باشد. این تغییر هم بایستی مبتنی باشد بر اصول اسلامی. سیاست دیپلماسی ما ممکن است در یک شرائطی تغییر پیدا کند، لیکن این تغییر هم باید بر اساس اصول اسلامی باشد. اینجور نیست که اگر چنانچه کسی سلیقه‌اش اینجور است، یا منفعت شخصیش اینجور است، یا بقایش در مسند قدرت اینجور اقتضاء میکند، حق داشته باشد که این سیاست را یا این خط را تغییر دهد؛ نه، لازم است بر طبق معیارها باشد. البته در خود قانون اساسی تضمینهای لازم برای این معنا هم پیش‌بینی شده است.

بنابراین نتیجه‌ای که میتوانیم بگیریم، این است که نظام اسلامی آرمانهایش غیر قابل تغییر است؛ علت این است که آرمانها، آرمانهای فطری است. نگاه به این آرمانها، نگاه هوس‌گونه و از سر هوس گذرا نیست؛ بلکه نیاز طبیعی و جوشیده‌ی از فطرت انسان است. نیاز به عدالت، نیاز به آزادی، نیاز به پیشرفت، نیاز به رفاه عمومی، نیاز به خُلقیات عالی، اینها نیازهای فطری انسان است. جامعه‌ی اسلامی یعنی این. ما دنبال این هستیم. این قابل تغییر نیست؛ اما نظاماتی که ما را به اینها میرساند، احیاناً قابل تغییر است؛ بستگی به این دارد که اقتضانات زمانه چگونه باشد.

بنابراین با این دید، نظام جمهوری اسلامی، هم ثبات دارد، هم تحول دارد. ثبات وجود دارد، یعنی حرکت، یک حرکت مستمری است به سمت آرمانها؛ تذبذب و عوض کردن راه وجود ندارد؛ حرکت در خط مستقیم به سمت آرمانهای معین است؛ اما سازوکارها عوض میشود. یک وقت انسان به سمت یک هدفی می‌رود، ناچار است سوار اتومبیل بشود، در یک بخشی ناچار است سوار قطار بشود، در یک بخشی ناچار است سوار هواپیما بشود، در یک بخشی هم ممکن است لازم باشد پیاده حرکت کند؛ اما هدف تغییرناپذیر است، اگرچه شکل حرکت تغییرپذیر است.

بنابراین اگر بخواهیم این بخش را خلاصه کنیم، در پاسخ به این سؤال که مسئله‌ی جوانی و پیری نظام چگونه قابل حل است، باید بگوئیم: اولاً نوسازی نظام ممکن است، اما به معنای تجدیدنظر در آرمانها نیست؛ زیرا این آرمانها فطری است. دوم، نوسازی به معنای تغییر نظامات، تغییر سازوکارها، تغییر سیاستها، عملی است، ممکن است، در مواردی هم لازم است و مانع از تخریب است؛ منتها باید بر طبق اصول باشد. نکته‌ی سوم هم همین است که این تغییر باید بر اساس اصول باشد. پس آرمانها که شاکله‌ی کلی نظام از آنها الهام گرفته، قابل تغییر نیست. نظام جمهوری اسلامی یک چنین نظامی است. با این نگاه، نظام فرسوده‌بشو نیست، متحجریشو نیست، از راه‌بازمانده نیست و نخواهد شد؛ همیشه میتواند جوان باقی بماند.

البته این را هم اضافه بکنیم؛ جوانی و پیری، ملاک کاملی نیست. بعضی از نظامها در همان جوانیشان هم بدند. نظام سلطنتی، نظام استبدادی، نظامی که با زور یا با کودتا به وجود می‌آید، همان اولش هم که جوان است، نظام ملعون و مطرودی است. نظامی که بر مبنای اخلاق است، بر مبنای معرفت است، بر مبنای اصول اسلامی است، بر مبنای آرمانهای فطری است، اگر صدها سال هم از عمرش بگذرد، پیریشو

نیست؛ می‌تواند همیشه زنده باشد، همیشه شاداب باشد، همیشه زاینده و پیشرونده باشد؛ مهم این است. با این دید به نظام جمهوری اسلامی نگاه کنید. البته نظام ما با گذشت سی سال، در اول عمرش قرار دارد؛ یعنی در مقابل رژیم‌هایی که در دنیا حاکمند - دویست سال، سیصد سال - این نظام هنوز نظام جوانی است. نظام ما از نشاط جوانی - به معنای واقعی کلمه - برخوردار است. اما در افق آینده هم که نگاه می‌کنیم، این حالت، حالت ماندگار و همیشگی است. یک نظام بالنده، بانشاط، پیشرونده و پیرنشونده؛ این نظام جمهوری اسلامی است.

یک مسئله، مسئله رهبری است؛ چیزی که در دنیا معمول نیست، در جمهوری اسلامی هست. ولایت فقیه‌ی که امام بزرگوار ما معنا کردند، تعریف کردند، مطرح کردند و بعد پیاده کردند و بعد خود آن بزرگوار مظهر تام و تمام و کاملش بود - که هر کس ایشان را از نزدیک میشناخت، هر چه که میگذشت، خصوصیات برجسته و ممتاز این مرد بیشتر برای او آشکار میشد - یعنی یک مدیریت زنده و بالنده و پیشرونده. یک جمله‌ای را امام بیان کردند: ولایت مطلقه‌ی فقیه. یک عده‌ای با مغالطه خواستند این قضیه را به نحوی مشوب کنند و یک معنای غلط و تفسیر غلطی بدهند. گفتند معنای ولایت مطلقه این است که رهبری در نظام جمهوری اسلامی، مطلق از همه‌ی قوانین است؛ مثل یک اسبِ مهار کنده شده‌ای، هر جا بخواهد، هر کار بخواهد، می‌تواند بکند. مسئله این نبود، این نیست. امام بزرگوار خودش از همه بیشتر به رعایت قوانین، به رعایت اصول، به رعایت مبانی، به رعایت جزئیات احکام شرعی مقید بود؛ و این وظیفه‌ی رهبری است. در نظام جمهوری اسلامی، رهبری فقط تابع این نیست که کسی او را به خاطر اینکه شرائط را از دست داده، عزل کند؛ اگر این شرائط در او وجود نداشته باشد، خودش به خودی خود عزل شده است؛ این خیلی چیز مهمی است. رهبری یک مدیریت است؛ البته مدیریت اجرائی نیست. این اشکال و اشتباه هم در طول زمان، از اول انقلاب تا امروز، در بعضی از تبلیغات ادامه دارد. اینجور تلقی کنند که رهبری یک مدیریت اجرائی است؛ نه، مدیریت اجرائی، مشخص است. مدیریت اجرائی در بخش قوه‌ی مجریه ضوابط مشخصی دارد، معلوم است، مسئولین معینی دارد؛ در قوه‌ی قضائیه هم - که آن هم مدیریت اجرائی است - همین طور، هر کدام مسئولیتهائی دارند؛ قوه‌ی مقننه هم که معلوم است. رهبری، ناظر بر اینهاست. به چه معنا؟ به این معنا که از حرکت کلی نظام مراقبت کند.

در واقع رهبری، یک مدیریت کلان ارزشی است. همین طور که اشاره کردم، گاهی اوقات فشارها، مضیقه‌ها و ضرورتها، مدیریتهای گوناگون را به بعضی از انعطافهای غیر لازم یا غیر جائز وادار میکند؛ رهبری بایستی مراقب باشد، نگذارد چنین اتفاقی بیفتد. این مسئولیت بسیار سنگینی است. این مسئولیت، مسئولیت اجرائی نیست؛ دخالت در کارها هم نیست. حالا بعضیها دوست میدارند همین طور بگویند؛ فلان تصمیمها بدون نظر رهبری گرفته نمیشود. نه، اینطور نیست. مسئولین در بخشهای مختلف، مسئولیتهای مشخصی دارند. در بخش اقتصادی، در بخش سیاسی، در بخش دیپلماسی، نمایندگان مجلس در بخشهای خودشان، مسئولان قوه‌ی قضائیه در بخش خودشان، مسئولیتهای مشخصی دارند. در همه‌ی اینها رهبری نه میتواند دخالت کند، نه حق دارد دخالت کند، نه قادر است دخالت کند؛ اصلاً امکان ندارد. خیلی از تصمیمهای اقتصادی ممکن است گرفته شود، رهبری قبول هم نداشته باشد، اما دخالت نمیکند؛ مسئولینی دارد، مسئولینش باید عمل کنند. بله، آنجائی که اتخاذ یک سیاستی منتهی خواهد شد به کج شدن راه انقلاب، رهبری مسئولیت پیدا میکنند. در تصمیم و عمل رهبری باید عقلانیت در خدمت اصول قرار بگیرد، واقع‌بینی در خدمت آرمان‌گرائیها قرار بگیرد.

در قضیه‌ی هسته‌ای، در آن دوره‌ی اول که تلاطمهایی بود، بعضاً اقدامهایی انجام میگرفت که شاید مطلوب نبود. من آنجا در سخنرانی عمومی گفتم اگر چنانچه این کارها انجام نگیرد، خودم وارد میشوم. و همین هم شد. این معنای رهبری است؛ این یک چیزی است که از اسلام گرفته شده است؛ یک نکته‌ی مثبتی است در نظام اسلامی.

دستگاه‌های گوناگون - قوه‌ی قضائیه، قوه‌ی مجریه، قوه‌ی مقننه - مثل همه‌ی دنیا، کارهای موظف قانونی خودشان را دارند انجام میدهند، با اختیارات کاملی که در قانون اساسی معین شده؛ اما حرکت کلان و کلی نظام اسلامی به سمت آن آرمانها باید منحرف نشود؛ اگر منحرف شد، باید گریبان رهبری را گرفت، او را بایستی مسئول دانست؛ او مسئول است که نگذارد. البته این مسئله، مثالهای زیادی دارد؛ چون وقت کم است، به یکی از آنها اشاره‌ی مختصری میکنم.

مسئله‌ی روابط با آمریکا، که در این چند سال چه کارها کردند، چه تلاشها کردند، در دوره‌های مختلف دولتهای گوناگون، تحت تأثیر عوامل مختلف، خوب، این به حرکت عمومی نظام ضرر میزد، فایده‌ای هم برای وضع معیشت و زندگی مردم نداشت. اینجا ممانعت شد. و مسائل گوناگونی از این قبیل هست.

یک مسئله‌ی دیگر هم در ذهنم بود که مطرح کنم - مسئله‌ی حزب و تحزب - گمان میکنم وقت کم است؛ لذا مختصر عرض میکنم. در کشورهایی که ملاحظه میکنید انقلاب شده، احزاب وسط میدانند. این سؤال پیش می‌آید که نگاه ما به تحزب و حزب چیست. الان وقت کم است و من نمیتوانم تفصیلاً بگویم؛ ان شاءالله یک وقتی در این باره به تفصیل صحبت میکنم. به طور اجمال بگویم ما با تحزب مطلقاً مخالف نیستیم. این که خیال کنند ما با حزب و تحزب مخالفیم، نه، اینطور نیست. قبل از پیروزی انقلاب، پایه‌های یک حزب بزرگ و فعال را خود ما ریختیم؛ اول انقلاب هم این حزب را تشکیل دادیم، امام هم تأیید کردند، چند سال هم با جدیت مشغول بودیم؛ البته بعد به جهاتی تعطیل شد. همان وقت به ما اشکال میکردند که تحزب با وحدت عمومی جامعه مخالف است. من آن وقت یک سخنرانی مفصلی کردم، که بعد هم پیاده شد و چاپ شد و پخش شد؛ تحت عنوان «وحدت و تحزب». تحزب میتواند در جامعه انجام بگیرد، در عین حال وحدت هم صدمه‌ای نبیند؛ اینها با هم منافاتی ندارد. منتها آن حزبی که مورد نظر ماست، عبارت است از یک تشکیلاتی که نقش راهنمایی و هدایت آحاد مردم را به سمت یک آرمانهایی ایفاء میکند.

ما دوجور حزب داریم: یک حزب عبارت است از کانال‌کشی برای هدایت‌های فکری؛ حالا چه فکری به معنای سیاسی، چه فکری به معنای دینی و عقیدتی. اگر چنانچه کسانی این کار را بکنند، خوب است. قصد عبارت از این نیست که قدرت را در دست بگیرند؛ میخواهند جامعه را به یک سطحی از معرفت، به یک سطحی از دانائی سیاسی و عقیدتی برسانند؛ این چیز خوبی است. البته کسانی که یک چنین توانایی‌ای داشته باشند، به طور طبیعی در مسابقات قدرت، در انتخابات قدرت هم آنها صاحب رأی خواهند شد، آنها برنده خواهند شد؛ لیکن این هدفشان نیست. این یک جور حزب است؛ این مورد تأیید است. میدان باز است؛ هر کس میخواهد بکند، بکند.

یک جور حزب، تقلید از احزاب کنونی غربی است - حالا من گذشته را کاری ندارم - احزاب کنونی غربی به معنای باشگاه‌هایی برای کسب قدرت است؛ اصلاً حزب یعنی مجموعه‌ای برای کسب قدرت. یک گروهی با هم همراه میشوند، از سرمایه و پول و امکانات مالی خودشان بهره‌مند میشوند، یا از دیگران کسب میکنند، یا بندوبست‌های سیاسی میکنند، برای اینکه به قدرت برسند. یک گروه هم رقیب اینهاست؛ کارهای مشابه اینها را انجام میدهد تا آنها را از قدرت پائین بکشد، خودش بشود جایگزین. الان احزاب در دنیا غالباً اینگونه‌اند. این دو حزبی که در آمریکا به نوبت در رأس کار قرار میگیرند، از همین قبیلند؛ اینها در واقع باشگاه‌های کسب قدرتند. این نه، هیچ وجهی ندارد. اگر کسانی در داخل کشور ما با این شیوه دنبال تحزب میروند، ما جلوییشان را نمیگیریم. اگر کسی ادعا کند که نظام جلوی تشکیل احزاب را گرفته است، یک دروغ واضحی گفته؛ چنین چیزی نیست؛ اما من اینجور حزبی را تأیید نمیکنم. اینجور حزب‌سازی، اینجور حزب‌بازی معنایش عبارت است از کشمکش قدرت؛ این هیچ وجهی ندارد. اما حزب به معنای اول، یعنی یک کانال‌کشی در درون جامعه، برای گسترش فکر درست - چه فکر عقیدتی و اسلامی، چه فکر سیاسی و تربیت کادرهای گوناگون - بسیار خوب است؛ این چیز نامطلوبی نیست. اجمال قضیه این است؛ حالا تفصیلس را ان شاءالله در وقت‌های دیگری عرض میکنیم.

یک جمله هم اشاره بکنم به این سناریوی اخیر آمریکائی‌ها. این مسئله‌ی ترور و جنجال تبلیغاتی اخیر یک سناریو است. آمریکائیها یک حرفی بزنند، از آن طرف هم آنهایی که در اروپا هستند، به کمکشان بیایند - مثل این که آن پاس بدهد، این بزند - یک بازی سیاسی را در دنیا راه بیندازند؛ عوامل گوناگون خودشان، از وابستگان‌شان در منطقه و خارج منطقه را هم به کار بگیرند و یک جنجال درست کنند؛ این یک سناریوی آمریکائی است. البته ما با دقت رصد میکنیم. ما مراقبت میکنیم ببینیم پشت صحنه‌ی این سناریو چیست. و بدانند جمهوری اسلامی با هر توطئه‌ای، با هر حرکت مخرب و مزاحمی، با همه‌ی توان مقابله خواهد کرد. قطعاً نیات شیطانی‌ای وجود دارد. ما این نیات را تا حدودی شناسائی کردیم، بیشتر هم شناسائی خواهیم کرد. ما نگاه میکنیم ببینیم اینها چه کار میخواهند بکنند. البته یکی از هدفهای ابتدائیشان احتمالاً این است که مسائل آمریکا را تحت‌الشعاع قرار بدهند. در هشتاد کشور، از این حرکت عظیمی که امروز به وجود آمده، مردم دارند دفاع میکنند؛ از این جنبش فتح «وال استریت» دارند حمایت میکنند؛ این چیز کوچکی نیست، خیلی چیز مهمی است. مطمئناً ملت‌های اروپا آن روزی که بفهمند مشکلاتشان ناشی از سلطه‌ی صهیونیزم است، این حرکتها تشدید هم خواهد شد.

امروز بسیاری از مشکلاتی که در کشورهای اروپائی، مثل انگلیس، مثل فرانسه، مثل آلمان، مثل ایتالیا وجود دارد، ناشی از این است که سیاستهای شبکه‌ی خبیث صهیونیستی بر دولتهای این کشورها حاکم است. اینها از سرمایه‌داران و کمپانی‌داران صهیونیست که در دنیا زیادند، چشم میزنند و حساب میبرند. در آمریکا هم همین جور است. تملق‌گوئی به صهیونیستها، یک شیوه‌ی معمول در بین قدرتمندان آمریکاست. در اروپا هم کم و بیش همین جور است. وقتی ملتها - چه ملت آمریکا، چه ملت‌های اروپا - بدانند که خیلی از این بدبختی‌ها ناشی از سلطه‌ی شیطانی و اهریمنی این شبکه است، یقیناً انگیزه‌شان بیشتر خواهد شد، حرکتشان شدیدتر خواهد شد. ممکن است امروز آمریکا با پلیس، بلکه

با ارتش، مردم را سرکوب کند - که سابقه هم دارد؛ چند سال قبل از این در شیکاگو یک حرکتی به وجود آمد، ارتش را وارد کردند؛ گمانم زمان کلینتون بود، حاکمیت آن مجموعه‌ی قبل از بوش - هیچ ابائی ندارند؛ ارتش را وارد میکنند، مردم را سرکوب میکنند، میزنند، میکشند، زندانهای سخت میکنند؛ این حرکت سرکوب میشود، اما از بین نمی‌رود؛ آتش زیر خاکستری خواهد ماند و یک روزی آنچنان شعله خواهد کشید که همه‌ی این بنای پوشالی استکباری و سرمایه‌داری را خواهد سوزاند و خاکستر خواهد کرد.

البته ما در حال حاضر مسئولین آمریکائی را برحذر میداریم از این که حرکت ناشایست و شیطان‌یای - چه در زمینه‌های سیاسی، چه در زمینه‌های امنیتی - از آنها سر بزند. بدانند جمهوری اسلامی زنده است، بیدار است. آنها اگر چنانچه پشت به مردم خودشان دارند، ما رو به مردم خودمان داریم. آنها اگر چنانچه منفور مردم خودشان هستند، منفور اکثریتشان هستند - که قضیه اینجور است - در جمهوری اسلامی قضیه بعکس است. این اجتماعات عظیم مردم، امروز و در همه‌ی موارد دیگر، نشان‌دهنده‌ی عزم راسخ مردم است. ما همه در صحنه هستیم، همه جزو ملتیم، همه سربازان انقلاب و نظام اسلامی هستیم. بدانند اینجا یک پیکر یکپارچه‌ی متحد مستحکمی است، در مقابل هر توطئه‌ای خواهد ایستاد و باج هم به کسی نمیدهیم. خطاست اگر خیال کنند فشار می‌آورند، بعد باج میگیرند. البته این، کار معمول قدرتهاست. از کارهای رائج قدرتهای مستکبر بین‌المللی همین است؛ یک دولتی را پیدا میکنند، آدمهای ضعیف و غیر متکی به مردم در رأس این دولتهایند؛ به آنها یک فشاری می‌آورند، یک شایعه‌ای درست میکنند، سپس از آنها باج میگیرند. جمهوری اسلامی در این سی و دو سال نشان داده که به کسی باج نخواهد داد، این فشارها هم روی او اثر نمیکند؛ «و لَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» (۷) ما وقتی این فشارها را ملاحظه میکنیم، این شیطنتها و توطئه‌ها را از طرف خبیث‌ترین شیاطین عالم نسبت به خودمان مشاهده میکنیم، میفهمیم وعده‌ی الهی راست است؛ میگوئیم «هذا ما وعدنا الله ورسوله». خدا وعده فرموده بود که وقتی در راه مستقیم حرکت کنید، شیطانها و کجروان با شما مقابله میکنند؛ بسم‌الله، این نمونه‌اش است. این را خدا قبلاً به ما فرموده بود، آیات قرآن به ما گفته بود. «و صدق الله ورسوله» سخن خدا راست است. «و ما زادهم الا ايمانا و تسليما»؛ این، ایمان ما را به وعده‌ی الهی بیشتر میکند. خداوند فرموده است: «لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ» (۸) هر کس خدا را نصرت کند، دین خدا را نصرت کند، راه خدا را نصرت کند، آرمانهای الهی را نصرت کند، خدا یقیناً او را نصرت و پیروز خواهد کرد. و بدانید این در انتظار ملت عزیز ایران است.

بسیار جلسه‌ی خوبی بود. برای من، این اجتماع عظیم، این اجتماع پرشور، این دل‌های پاک و صاف، فراموش‌نشده‌ی است.

پروردگارا! به محمد و آل محمد، فضل و لطف و رحمت خود را بر این جوانان عزیز، بر مردم عزیز کرمانشاه نازل کن. پروردگارا! دشمنان ملت ایران را منکوب و نابود کن. پروردگارا! به محمد و آل محمد، ما را در صراط مستقیم خود ثابت‌قدم بدار. قلب مقدس ولیعصر را از ما راضی و خشنود کن. روح مطهر شهیدان و روح مطهر امام بزرگوار را از ما راضی و خشنود بفرما.

وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

- ۱) الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۵۲
- ۲) مجموعه ورام، ج ۲، ص ۶۰
- ۳) ذاریات: ۵۶
- ۴) نهج البلاغه، نامه‌ی ۳۱
- ۵) یوسف: ۷۶
- ۶) بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۱۲۱
- ۷) احزاب: ۲۲
- ۸) حج: ۴۰